FOUR ELEPHANTS IN A P&G CAR

Ferdinando Frega - Nando the Scribe



Gillettenarrative.com

چهار فیل در یک خودروی P&G

THE P&G SAGA · 04

درست یک سال از انتشار gillettenarrative.com گذشته بود.

که تلفن زنگ زد.

شماره جای هیچ تردیدی نمی‌گذاشت. پیش‌شمارهٔ به‌علاوهٔ یک. ایالات متحده. کسی از خانه می‌خواست از من خبر بگیرد.

«الو. صبح بخیر. آقای Frega؟»
«بله، بفرمایید.»

«من Anna هستم. از P&G در Cincinnati.»
«از طرف کی؟»

و جواب می‌دهم: ببینید، پسرم اول باید ازدواج کند، بعد بچه‌دار شود، و بعد من سفارش را به مشتری عمده‌فروشم می‌دهم. امیدوارم Pampers دخترانه سفارش بدهم — این‌طوری مطمئن می‌شویم که دختر به دنیا می‌آید. من مستقیم از شرکت نمی‌خرم — توانش را ندارم. جای قفسه برای چیدمان هم ندارم.

می‌زند زیر خنده. معلوم است انتظار کسی مثل من را نداشت.

بعد سریع می‌گوید که منشی مدیرعامل است. می‌پرسد آیا برای گفت‌وگویی کوتاه وقت دارم و چطور می‌تواند تماس را به او وصل کند.

اما او هندی است. اهل هند. اگر درست یادم باشد، به سه زبان حرف می‌زند.

«وصلش کنید. ببینیم چه می‌خواهد.»

«الو. صبح بخیر، Frega. من آقای J هستم. حالتان چطور است؟»
«خوبم، آقای رئیس. شما چطورید، اوضاع چطور است؟»
«خوبم، ممنون. من هم همین‌طور.»

«بفرمایید، آقای رئیس. چه کاری از دستم برمی‌آید؟»

«اما الان فقط 70 دلار دارم. اگر وام لازم دارید — در همین حد بمانید.»

لبخند می‌زند. و خیالم را راحت می‌کند. هیچ اتفاقی از این دست نمی‌افتد. دست‌کم فعلاً.

«گوش کنید، Frega. شما بیش از یک سال پیش سایتی ساختید — gillettenarrative — که در آن محصولات روایی، صوتی و تریلر رایگان می‌بخشید. آنچه را به من تقدیم کرده‌اید خواندم. اما همکارانم به من خبر داده‌اند که فقط ما سه نفر نیستیم که می‌خوانیم. خیلی بیشتریم.»

«از یک میلیارد گذشته‌ایم. و تازه اول راهیم. و در این مسیر شما همهٔ جست‌وجوهای Gillette ما را در وب تصاحب کرده‌اید. اگر بخواهیم محصول تازه‌ای به بازار بیاوریم، باید از شما خواهش کنیم چند بنر داخل سایتتان بگذارید.»

«خب، چه کنیم، Frega؟»

«آقای رئیس. اولین کار — به قول کشاورزهای قدیم — این است که مطمئن شویم دختر به دنیا می‌آید. این‌طوری مصرف‌کنندهٔ بیشتر تضمین می‌کنیم. سود بیشتر. و سود سهام.»

«بعد بقیه را می‌بینیم. اما بنر — مشکلی نیست. رایگان انجامش می‌دهم. من از مادرم پول نمی‌گیرم.»

«نگران من نباشید. من با منش مادر Gillette زندگی می‌کنم. او هرگز رها نمی‌کند.»

رئیس می‌گوید: «داشتم فکر می‌کردم که بیایم و به شما سر بزنم. و آن دلار کاغذی امضاشده را هم می‌آورم. همان که با آن‌همه لطف به همهٔ دنیا شناساندید. و آن ساندویچ مورتادلا را می‌خورم که این‌قدر هوسش را به جانم انداختید — بی‌آنکه هرگز مزه‌اش را چشیده باشم.»

«گوشت اسب است، آقای رئیس. اگر با دینتان جور درمی‌آید — چه بهتر. وگرنه، سراغ ’nduja می‌رویم. خمیر تند فلفل کالابریایی.»

«حالا. پیش از آنکه سوار آن هواپیما شوید — یک معمای هندی برایتان دارم.»

«اگر چهار فیل داشته باشید که باید از شهری به شهر دیگر ببرید. و مجبور باشید آن‌ها را در یک خودروی کوچک جا بدهید — یک مدل اقتصادی P&G، چون باید صرفه‌جویی کنیم. کجا می‌گذاریدشان؟»

«هوم. Frega. دوتا روی صندلی‌های جلو. و دوتا عقب.»

«ممنونم، آقای رئیس.
می‌توانید سوار آن پرواز شوید.»

«از پذیرایی‌تان خوشحال خواهم شد.»

Ferdinando